فصلنامه حقوق اداری (علمی - پژوهشی)

سال دوم، شماره ۵، پاییز ۱۳۹۳

تأمّلی بر سیر تحوّلات تجدیدنظر خواهی در دیوان عدالت اداری

اسدالله یاوری[۱] - محمّد یزدان مهر[۲]

دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۱۲

پذیرش: ۱۳۹۳/۰۷/۲۳

چکیده

انسان به طور طبیعی موجودی ممکن‌الخطا است. به منظور امکان اصلاح اشتباه یا خطای قاضی در رسیدگی و در جهت رعایت دادرسی عادلانه و به عنوان یکی از حقوق و ابزارهای دفاعی طرفین دعوی (نوعاً محکومٌ‌علیه در دعوی) قانونگذار امکان رسیدگی مجدّد به دعوی را پیش‌بینی نموده، تا ضریب وقوع اشتباه و تخلّف به کمترین حدّ ممکن برسد. در قریب به اتّفاق نظام‌های قضایی، الزامات مربوط به رعایت حقّ دسترسی به دادگاه در مرحلهٔ تجدیدنظر نیز شناسایی گردیده است.

در خصوص لزوم یا عدم لزوم پیش‌بینی تجدیدنظر، سه گروه عمده را می‌توان شناسایی نمود: ۱. نظریّهٔ عدم پذیرش ۲. نظریّهٔ پذیرش مطلق و ۳. نظریّهٔ پذیرش نسبی. دستهٔ اوّل معتقدند که طرفین می‌بایست تمام دلائل خود را به محکمه ارائه و محکمه نیز باید با نهایت دقّت و در فرصت کافی رأی خود را بدهد و اگر فرض بر این باشد که در رأی صادره اشتباهی رخ دهد به همین سیاق ممکن است که محکمه‌های بعدی نیز آن اشتباه را انجام دهند که ایجاد دور می‌نماید و عقلاً باطل است. طرفداران دستهٔ دوّم که در میان نظام‌های قضائی، پیروان بیشتری دارند با قبول تجدیدنظر خواهی، عدالت بیشتر و صحیح‌تر انجام و احکام با دقّت بیشتر اجرا می‌گردد و فرصت اصلاح نیز به متّهم داده می‌شود؛ امّا طرفداران دستهٔ آخر با اصل قضیّهٔ تجدیدنظر خواهی موافق بوده ولی معتقدند که باید بین دعاوی مهم و کم اهمّیّت تفکیک قائل شد؛ زیرا رسیدگی به دعاوی کم اهمّیّت، موجب طولانی شدن زمان رسیدگی به پرونده‌ها شده و هم‌چنین افزایش بار محاکم تجدیدنظر و هزینهٔ زائد غیر ضروری بر بودجهٔ عمومی می‌گردد. ضمن این‌که با حذف دعاوی کم اهمّیّت، محاکم تجدید نظر فرصت بیشتری برای رسیدگی دقیق‌تر و منصفانه‌تر به دعاوی مهم جهت رعایت عدالت خواهند داشت.

در دادرسی اداری در ایران، شکایت از آراء در طول سالیان پس از تأسیس دیوان عدالت اداری تاکنون فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است؛ در سال ۱۳۶۰، آراء صرفاً در صورتی قابلیّت اعتراض داشتند که به ضرر واحد اداری صادر می‌شدند. متعاقباً در سال ۱۳۷۸ با اصلاح قانون، تقریباً تمام آراء

۱. استادیار دانشکدهٔ حقوق دانشگاه شهید بهشتی yavariamir@hotmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی (نویسنده مسئول) m_yazdanmehr@yahoo.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

نسبت به طرفین قابل اعتراض اعلام شد. امّا جالب این‌که قانونگذار در سال ۱۳۸۵ با چرخش کامل از موضع سابق خود، اصل قطعیّت آراء را پذیرفت و در موارد استثنائی آراء قطعی را قابل رسیدگی مجدّد دانست. مجدّداً قانونگذار در سال ۱۳۹۲ تجدیدنظر خواهی در دیوان را به صورت مطلق احیاء نمود.

در مجموع به نظر می‌رسد، قانونگذار برای تجدیدنظر خواهی در دیوان به نوعی دچار «افراط» و «تفریط» گردیده است یا کلّاً شعب تجدیدنظر را حذف و آراء شعب دیوان را قطعی دانسته است و یا کلّیّهٔ آرای شعب بدوی را قابل تجدیدنظر خواهی دانسته است. به نظر می‌رسد، راهکار مناسب در این خصوص، تفکیک کیفی و ماهوی (تفکیک تصمیمات اداری از تصمیمات شبه‌قضائی) و کمّی (تفکیک تصمیمات مهم و کم اهمیت) تصمیمات مورد اعتراض در شناسایی یا ردّ امکان تجدیدنظر خواهی (پیش‌بینی تجدیدنظر برای تصمیمات اداری مهم و حذف تجدیدنظر برای دعاوی کم اهمّیّت و اعتراضات به تصمیمات شبه‌قضائی)، ضمن ایجاد محاکم اداری بدوی و تجدیدنظر در ذیل دیوان عدالت اداری (به عنوان مرجع عالی فرجامی) و تقسیم دعاوی براساس اهمّیّت و نوع دعوی میان سه سطح مزبور می‌باشد.

واژگان کلیدی: تجدیدنظر خواهی، دادرسی منصفانه، شعب بدوی، شعب تجدیدنظر، شعب تشخیص، دیوان عدالت اداری.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

مقدمه

قانونگذار باید امکان اصلاح هرگونه تصمیم قضایی را که مبتنی بر اشتباه یا تخلّف قضّات است فراهم نماید، امری‌که در راستای تضمین دادرسی عادلانه در محاکم نیز هست؛ ضمن این‌که چنین تدابیری، در واقع، هدف کاهش ضریب احتمال وقوع اشتباه و تخلّف قاضی را تا کمترین حدّ ممکن دنبال می‌نماید. یکی از شیوه‌های مهم برای تضمین صلابت آرای صادره و دادرسی منصفانه، پیش‌بینی دو یا چند مرحله‌ای بودن رسیدگی قضایی است؛ شیوه‌ای که امروزه، در اکثریّت قریب به اتّفاق کشورها با تفاوت‌هایی در کم و کیف اعمال آن پذیرفته شده است.

در نظام‌های قضایی، اصل و اساس این شیوه در همهٔ انواع دادرسی مورد شناسایی قرار گرفته است و تنها موارد خاصی براساس درجهٔ اهمّیّت دعوی (مثلاً در دعاوی مدنی با معیار کمّی میزان خواسته و یا میزان مجازات قانونی در دعاوی کیفری) از امکان اعتراض به حکم مرجع بدوی و رسیدگی و بررسی مجدّد دعوی و حکم صادره در مراجع بالاتر استثناء گردیده است. بر همین اساس، در دعاوی و دادرسی اداری نیز این موضوع، محلّ توجه قرار داشته و در این‌گونه دعاوی (در محاکم اداری و یا محاکم عمومی دادگستری صالح در برخی موارد) پیش‌بینی تجدیدنظر ماهوی و یا حکمی (شکلی) به یک رویّهٔ رایج و قالب تبدیل شده است.

با این وجود، وضعیّت نهاد تجدیدنظر در دادرسی اداری در ایران از قانون تشکیل دیوان عدالت اداری در سال ۱۳۶۰ تاکنون، دستخوش تغییرات و تحوّلات متعدّد و بعضاً رادیکال (عدم پیش‌بینی اوّلیّه در سال ۱۳۶۰، احیا در اصلاحات بعدی، حذف آن در قانون سال ۱۳۸۵ و نهایتاً احیای مجدّد آن در قانون سال ۱۳۹۲) گردیده است. ضمن بررسی سیر تحوّلات، مبانی و دلایل موافقین و مخالفین، وجود یا حذف تجدیدنظر، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. مبانی نظری تجدیدنظر خواهی

ارزیابی صحیح و دقیق و عمیق در خصوص ضرورت یا عدم ضرورت وجود نهاد تجدیدنظر در دعاوی (اداری)، مستلزم و مسبوق به بررسی مبانی و اهداف در نظر گرفته شده برای نهاد حقوقی مزبور است. پیش از پرداختن به نظریّه‌های مخالفین و موافقین، مقتضی است در ابتدا به مبانی آن اشاره شود.

تجدیدنظر در لغت، از جمله به معنای «در امری یا نوشته‌ای دوباره نظر کردن، آن را مورد بررسی مجدد قرار دادن» آمده است (معین، ۱۳۶۰: ۱۲۹). مفهوم اصطلاحی تجدیدنظر از معنای لغوی آن دور نمی‌باشد. درحقیقت، تجدیدنظر، قضاوت کردن امری است که بدواً مورد قضاوت قرار گرفته و به نوعی، بازبینی اعمال دادگاه نخستین و صدور رأی مناسب در

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

مورد دعوایی است که اقامه شده بوده و به صدور رأی نخستین انجامیده است (شمس، ۱۳۸۷: ۱۵۳-۱۵۴).

بر همین اساس، نه تنها در نظام حقوقی کشورمان، بلکه در ادبیّات حقوقی اغلب کشورهای دنیا، واژگان حقوقی با عناوین «تجدیدنظر خواهی»[1] و «محاکم تجدیدنظر»[2] وارد ادبیّات حقوقی شده و برای آن‌ها قوانین و مقرّراتی وضع شده است. طرق شکایتی که اکنون با عنوان «تجدیدنظر» شناخته می‌شود، در قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۳۹ قمری، «استیناف» و در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی مصوب (۱۳۱۸)، «پژوهش» با چشم‌پوشی از تفاوت آن‌ها نامیده می‌شد.

حقّ تجدیدنظر خواهی،[3] حقّ بر یک دادرسی اصیل و بدون شتاب زدگی به پرونده است که شامل مسائل ماهوی و شکلی پرونده می‌باشد (رستمی و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۹). پذیرش حقّ تجدیدنظر خواهی به عنوان یکی از عناصر دادرسی عادلانه به موجب قانون، مستلزم وجود یک مرجع بالاتر نسبت به مرجع بدوی به منظور بررسی مجدّد کامل موضوع پرونده توسّط آن مرجع می‌باشد (ویسبراد، ۱۳۸۶: ۲۱۹).

در قریب به اتّفاق سیستم‌های حقوقی، «به نظر می‌رسد الزامات مربوط به رعایت حقّ دسترسی به دادگاه، به مرحلهٔ تجدیدنظر نیز تسرّی خواهد یافت. به عبارت دیگر، با پیش‌بینی امکان تجدیدنظر در سیستم‌های داخلی، کشورها موظّف خواهند بود مقرّرات یاد شده در فراهم نمودن امکان دسترسی به مرجع تجدیدنظر را نیز فراهم نمایند» (یاوری، ۱۳۸۳: ۲۷۵).

بند (۵) مادّهٔ ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی[4] مقرر می‌دارد: «هرکس مرتکب جرمی شود حق دارد که اعلام مجرمیّت و محکومیّت او توسّط دادگاه بالاتری مطابق قانون[5]، مورد رسیدگی قرار گیرد» و نیز در بند (۲) مادّهٔ ۸ کنوانسیون آمریکا حقوق بشر نیز پژوهش-خواهی به دادگاه عالی به عنوان حدّاقل تضمینات دادرسی عادلانه محسوب شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۲۰-۱۱۶). هم‌چنین حقّ تجدیدنظر خواهی در دعاوی کیفری مطابق مادّهٔ ۲

1. Recours en Appel
2. Cour d'Appel & Tribunaux de Deuxième Instance
3. Right of Appeal
4. Pacte International Relative Aux droits Civils et Politiques de l'homme

۵. «مطابق قانون» به این معنی است که اگر قوانین داخلی بیش از یک مرحلهٔ تجدیدنظر خواهی را به عنوان بخشی از دادرسی در پرونده‌های کیفری مقرّر کنند، شخص محکوم باید دسترسی مؤثّر به هر یک از این مراحل تجدیدنظر خواهی را داشته باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

پروتکل شمارهٔ (۷) کنوانسیون اروپایی به عنوان یک حق پذیرفته شده است و در مورد سایر دعاوی (مدنی، اداری و ...) اگر چه به عنوان الزام قانونی در کنوانسیون اشاره نشده است؛ امّا اکثریّت قریب به اتّفاق کشورها، جز در دعاوی کم اهمّیّت، حقّ تجدیدنظر خواهی در دعاوی مدنی و اداری را نیز در قوانین داخلی خود پذیرفته‌اند.

هدف تجدیدنظر خواهی، تنها نقض حکم و رفع اثر از آن‌چه اجرا شده نمی‌باشد، بلکه جبران خسارات است که این جبران در پاره‌ای از موارد مستلزم رفع اثر از حکم است و نیز این جبران در پاره‌ای موارد، جبران به صورت مسئولیّت مدنی بیت‌المال، مطرح می‌شود؛ یعنی هرگاه ستم و ظلم قاضی ابتدایی وجود داشته باشد تجدیدنظر خواهی منعی ندارد. با توجه به این‌که از شرایط قضاوت اجتهاد می‌باشد و با عنایت به این موضوع که همهٔ قضّات، مجتهد نیستند، پس تجدیدنظر خواهی برای رسیدگی مجدّد و رفع ستم قاضی است و البتّه در حقوق اسلام برای تجدیدنظر، شکایت ذی‌نفع ضرورت ندارد بلکه اگر قاضی متوجّه شد خودش تجدیدنظر می‌نماید (آشتیانی، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۶).

با شروع قضاوت اسلامی یعنی نه هنوز قانون مدوّن و نه آیین دادرسی حاکم بر محاکم بود، فقط خود حاکم که قاضی محکمه نیز بود تحت شرایط خاص می‌توانسته در حکم خود تجدیدنظر یا آن‌را نقض نمایند و هم‌چنین در ادوار تاریخ نیز از زمان به وجود آمدن دولت‌ها، گهگاه برای بقا و ثبات خود مبادرت به ایجاد محاکم خاص نموده که تقریباً رسیدگی در آن‌ها فقط حافظ منافع دولت بوده تا حمایت افراد و اجرای عدالت اجتماعی.

در خصوص لزوم یا عدم لزوم پیش‌بینی تجدیدنظر، نظریّه‌های متفاوتی بنا به سیاست کشورها و ادیان رسمی آن کشورها ارائه شده که به اعتبارات و رویکردهای مختلف نسبت به این تأسیس حقوقی اعلام موضع نموده‌اند. از این میان، سه گروه عمده می‌توان شناسایی نمود. دسته‌ای رعایت عدالت مطلق، دسته‌ای رعایت عدالت نسبی و دستهٔ دیگر استحکام و عدم تزلزل احکام را مطمع‌نظر دارند.

۱-۱. نظریّهٔ عدم پذیرش تجدید نظر خواهی

طرفداران این نظریّه معتقدند که طرفین دعوی می‌بایست تمام دلایل خود را به محکمه ارائه و محکمه نیز با نهایت دقّت و مراقبت و در فرصت کافی رأی خود را بدهد و اگر فرض بر این باشد که رأی صادره با توجه به مراتب فوق با یک رأی صحیح و درست ممکن است تطابقی نداشته باشد و اشتباهی در آن رخ دهد به همین سیاق ممکن است که محکمهٔ بعدی آن اشتباه را بکند و به همین صورت امکان اشتباه برای محکمهٔ سوّم هم وجود داشته باشد و به عبارت دیگر، ایجاد

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

دور کند که عقلاً باطل است (یزدان‌مهر، ۱۳۹۴: ۴۲۰) و نتیجهٔ مثبتی از این راه عاید نخواهد شد. طرفداران این نظریّه برای اثبات ادّعای خود عدم تزلزل احکام و استحکام آن‌ها را مستند قرار می‌دهند؛ امّا با توجّه به ممکن‌الخطا بودن انسان و امکان اشتباه، این نظریّه با عدالت همگونی نداشته که باید همواره مرجع رسیدگی‌کننده امکان جبران اشتباه محکمهٔ اوّل را داشته باشد.

در گذشته متّهم حقّ درخواست پژوهش یا بازنگری را نداشته است. در محاکمات نظامی پس از جنگ جهانی دوّم نیز چنین بوده است. به موجب مادّهٔ ۲۶ منشور نورنبرگ «احکام دادگاه، نهایی و غیرقابل تجدیدنظر بود» (A.Cassese, 1979: pp 330-331). البتّه منشور توکیو حاوی قاعده‌ای بود که تجدیدنظر از حکم مجازات را توسّط فرماندهٔ کلّ نیروهای متّفق در ژاپن پیش‌بینی می‌کرد، لکن مک آرتور پیرو مشاورت دیپلماتیک، تصمیم گرفت محکومیت‌ها و مجازات‌های دادگاه نظامی توکیو را تأیید کند (R. Minear, 1971: pp. 166-170). به هرحال باید گفت حقّ پژوهش‌خواهی در نظام دادرسی نورمبرگ و توکیو وجود نداشت. امّا پس از آن، این حق، در هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر ظاهر شد و جایگاهی بس رفیع یافت و به یکی از اجزای اساسی تضمین‌های دادرسی عادلانه شمرده می‌شود. از این‌رو در قوانین اساسی بسیاری از کشورها (Bassiouni, 2003: p.622)، اسناد بین‌المللی حقوق بشر و در مقرّرات دادگاه‌های کیفری بین‌المللی جدید وارد شده است.

در نظام‌های قضایی اسلامی که تعویق در اجرای حکم صادره شده سابقه ندارد و با عمومیّت وجوب تنفیذ سازگار نیست و با عنوان «فصل‌الخطاب المعنون» است و با اصدار حکم از جانب مراجع ذی‌صلاح، تعلّل و تأخیر در اجرایش روا نیست مگر این‌که با توجّه به دقّتی که در اسلام برای گزینش قاضی منصوب از جانب ولی‌امر هرگونه تقیید یا تعلیق در مورد کیفیت حکم ایشان یا نحوهٔ صدور آن امکان‌پذیر است.

باید توجه داشت که تجدیدنظر، مرافعه و نادیده گرفتن پروندهٔ قبلی و رسیدگی‌های مربوط به آن با تجدیدنظر مورد بحث، یکی نیست و پاسخ به این پرسش منفی است که آیا محکومٌ‌علیه می‌تواند پس از صدور حکم، متقاضی تجدید مرافعه نماید و دلایل و شواهد مبنای حکم و اصل حکم صادر شده را نادیده گیرد.

به اتّفاق آرا، فقها نظر دارند چنین تقاضایی پذیرفته نیست و بدون جهت نمی‌توان محاکمه انجام یافته قبلی را «کأن لم یکن» دانست؛ زیرا از سرگرفتن محاکمه بدان معناست که محاکمهٔ قبلی به طور کلّی نادیده انگاشته شود و بار دیگر پرونده تشکیل و بیّنه و شهود اقامه شود. چنین

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

تقاضایی را از نظر قضایی نباید پذیرفت؛ زیرا قبول نکردن حکم صادره بدون موجب شرعی به معنای ردّ حکم حاکم است و مشمول «فلم یقبل منه» می‌باشد.

هم‌چنین هیچ حاکم شرعی نمی‌تواند بدون سبب شرعی حکم محکمه را ولو آن‌که از جانب خود وی صادر شده باشد نادیده بگیرد. برخی گمان برده‌اند که در صورت توافق طرفین دعوی، می‌توان این تقاضا را پذیرفت و با این استدلال که حق، صرفاً از آن محکومٌله است و وی می‌تواند از حقّ خود صرف‌نظر نماید (العروه‌الوثقی و جواهر الکلام).

مرحوم آیت‌الله حکیم در ردّ گمان فوق چنین نظر می‌دهد: «حرمت ردّ حکم فقیه جامع‌الشرایط به جهت مراعات حقّ محکومٌله نیست تا به رضایت و عدم رضایت وی بستگی داشته باشد، بلکه از آن جهت است که یک حکم شرعی، واجب‌الاتباع است و بر همگان لازم است بر آن گردن نهند».

در صورتی که قاضی مأذون از طرف امام یا جانشین ولی، فاقد شرایط اجتهاد باشد، لزوم تجدیدنظر مطلق روشن می‌گردد؛ زیرا اشخاصی که نصب قاضی غیرمجتهد از باب اضطرار و برای مصلحت جامعه و بقای نظام هستند، تصریح کرده‌اند که باید در تنفیذ احکام آنان نظارت به عمل آید (سیّدپارسایی، ۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۴۰).

حضرت علی (ع) وقتی «شریح» را به قضاء برگزید به وی امر کرد که قبل از تنفیذ قضاء کلّیّهٔ احکام خود را به امام عرضه کند (حرّعاملی، ص ۶). حدیث «هشام بن سالم» از امام صادق مؤیّد آن می‌باشد:

«قال لما ولی امیرالمومنین شریحاً: القضا اشترط علیه ان لا ینفذ القضا حتی یعرضه علیه»

امام خمینی (ره) در استفتائی که از ایشان به عمل آمده بود، به نحوی تجدیدنظر از حکم قضّات مأذون را جائز اعلام کردند، عین استفتاء و پاسخ مربوط نقل می‌گردد: «...اگر یکی از طرفین یا هر دو طرف به حکم قاضی اعتراض داشته باشند در محکمهٔ دیگر می‌توان مجدداً حکم را رسیدگی کرد یا خیر؟ در مورد قضات مأذون مانع ندارد که یک مرتبه تجدید شود نزد مجتهد مطلق» (مهرپور، ۱۳۶۹: ۷۳).

مطالب مذکور صراحت دارد که در حکم قاضی منصوب حتّی بدون تقاضای محکومٌعلیه نیز حقّ تجدیدنظر و یا نظارت به گونه‌ای که بدون آن قابل تنفیذ و اجراء نباشد و قطعی و لازم الاجرا نگردد، وجود دارد. التفات به این‌که اکثریّت قریب به اتّفاق قضّات فعلی از این قبیل هستند، لزوم نظارت و رسیدگی دو مرحله‌ای دعاوی و شکایات و تشکیل دادگاه تجدیدنظر آشکار می‌گردد (نوری، ۱۳۷۴: ۱۶۵).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

۲-۱. نظریهٔ پذیرش مطلق تجدیدنظر خواهی

همان‌گونه که آمد به‌رغم این‌که حقّ تجدیدنظر خواهی به عنوان یک الزام و تکلیف در آئین دادرسی تنها در خصوص رسیدگی‌های کیفری به عنوان یکی از حق‌های مربوط به دادرسی منصفانه در اسناد بین‌المللی شناسائی شده است در عمل و رویّه، اکثریّت قریب به اتّفاق نظام‌های قضائی در دادرسی مدنی و اداری نیز این امر را پذیرفته‌اند. البتّه این امر در خصوص دعاوی کم اهمّیّت و جزئی (حتّی در دادرسی کیفری) استثناء می‌گردد.

در کشور ما نیز تا قبل از انقلاب اسلامی از نظریّهٔ پذیرش مطلق تجدیدنظر خواهی طرفداری می‌کردند و به موجب قوانین آیین دادرسی به آن عمل می‌شد و بعد انقلاب هم، ابتدا با تصویب «قانون تعیین موارد تجدیدنظر در احکام دادگاه‌ها و نحوهٔ رسیدگی آن‌ها» مصوّب (۱۳۶۷/۷/۱۴) و متعاقب آن «قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری (۱) و (۲) و شعب دیوان کشور» مصوّب (۱۳۶۸/۴/۲۰) که یک مبحث از قانون مذکور به مسألهٔ تجدیدنظر خواهی پرداخته بود. طرفداران این نظریّه معتقد هستند که با قبول تجدیدنظر خواهی، عدالت بیشتر و صحیح‌تر انجام و احکام با دقّت بیشتری اجرا می‌گردد و فرصت اصلاح نیز به متّهم داده می‌شود و رعایت عدالت بهتری در خصوص محکومیتّ به عمل می‌آید.

۳-۱. نظریّهٔ پذیرش نسبی تجدیدنظر خواهی

طرفداران این نظریّه نسبت به اصل قضیّهٔ تجدیدنظر خواهی موافق بوده و آن‌را قبول داشته‌اند ولی معتقدند که می‌بایست بین جرایم عادّی و جرایم مهم که از اهمّیّت بیشتری برخوردار است قائل به تفاوت شویم؛ زیرا جرایم کم اهمّیّت باعث گرفتن اوقات محاکم و طولانی شدن زمان رسیدگی به پرونده‌ها شده و علی‌الاصول موضوع از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار نیست تا مستلزم این تشریفات باشد و با فرصت بیشتری که به محاکم داده می‌شود، موجب رعایت عدالت بیشتر در دعاوی بزرگ می‌گردد. قانون «تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها» مصوّب (۱۳۷۲/۵/۱۶) جایگزین قوانین قبلی گردید. این قانون تقریباً از دو نظریّهٔ نیاز به تجدیدنظر خواهی مطلق و تجدیدنظر خواهی نسبی تشکیل گردیده است که ملاحظه می‌گردد علی‌رغم اجرای احکام اسلامی مربوط به حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، قانون جدید تجدیدنظر خواهی نسبت به آن‌ها را پذیرفته است که در مواد ۸ و ۹ آن اختصاص به تفکیک جرایم و دعاوی دارد. طرفداران این نظریّه امکان اشتباه و خطا را نیز مدّنظر داشته و برای جلوگیری از آن تجدیدنظر در حدّ ضرورت برای قضاوت را پذیرا می‌باشند.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

این نظریّه نمی‌تواند بی‌اشکال باشد؛ زیرا چه بسا جرایم بسیار کم اهمّیّت از نظر حیثیّت و وضعیّت اجتماعی شخص، حدّاقل برای خود مجرم دارای اهمّیّت حیاتی است در حالی‌که از نظر قانون اهمّیّتی نداشته باشد و از طرف دیگر چنان‌چه این امکان تجدیدنظر خواهی یک حقّ شخصی تلقّی می‌گردد نمی‌توان آن را قائل به تفکیک کرد و میزان و نسبتی برای آن در نظر گرفت. کما این‌که در قانون فوق‌الذکر هم به موجب مادّهٔ ۹ بند (د) صحبت از حقّ تجدیدنظر خواهی طرفین به میان آمده است. البتّه این به آن معنی نیست که در مورد دعاوی کم اهمّیّت به اعتبار مجازات یا میزان خواسته یا محکومٌ‌به قطعی بودن رأی خواسته استثنایی در جهت جلوگیری از بار غیرضروری محاکم تجدیدنظر و هم‌چنین جلوگیری از تضییع وقت و صرف هزینهٔ عمومی غیر ضروری پیش‌بینی گردد.

این موضوع در مادهٔ (۳۳۳) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوّب (۱۳۷۹/۱/۲۱) نیز بدین شرح آمده است: «در صورتی‌که طرفین دعوی با توافق کتبی حقّ تجدیدنظر خواهی خود را ساقط کرده باشند تجدیدنظر خواهی آنان مسموع نخواهد بود مگر در خصوص صلاحیّت دادگاه یا قاضی صادرکنندهٔ رأی».

فقط پیامبران و ائمّهٔ اطهار و معصومین از خطا و لغزش مبرّی بوده و انسان ممکن‌الخطاء می‌باشد و امکان اشتباه و سهو و ... همواره ممکن است در آرای صادره وجود داشته باشد و این مورد هم برای شاکی و هم برای متّهم مصداق پیدا می‌کند. چه بسا شاکی ممکن است در فاصلهٔ صدور رأی تا قبل از قطعیّت آن، با دسترسی به مدارکی که ممکن است در زمان محاکمهٔ اوّل در اختیار نداشته و در صورت وجود مرجع تجدیدنظر بتواند حقّانیّت خود را به اثبات رساند و یا متّهم برای برائت خود چنین نماید. از طرفی با توجّه به وضع زندان‌ها و مهارت مجرمین و قصد و نیّت آن‌ها چه بسا باعث گمراهی مقام قضا را فراهم نموده و با توسّل به وسایل مختلف باعث انحراف جریان دادرسی شوند. پیشرفت علم نیز که هم‌اکنون لحظه‌ای شده است می‌تواند در بی‌گناهی یا اثبات حقّانیّت مفید باشد، چه این‌که در جریان دادرسی به لحاظی نقطهٔ کوری باقی مانده باشد و اندکی بعد با اختراع دستگاهی، آن نقطهٔ کور منوّر گردد. متّهم نیز در فاصلهٔ محکومیّت تا قطعیّت حکم، ممکن است نادم و پشیمان شده و وسایل اصلاح خود را فراهم و شرافتمندانه به اجتماع باز گردد.

عکس‌العمل اجتماع هم در خصوص مجرمین ابتدا اصلاح آن‌ها و اعطای فرصت به آن-هاست. چه بسا مجرمینی که فرصت کافی جهت اصلاح به آن‌ها داده نشده و خود مجازات باعث جری‌تر شدن آن‌ها برای ارتکاب به جرایم مهم‌تر می‌گردد. قبول رعایت عدالت بیشتر از طرف خود محکومٌ‌علیه تأثیرات مطلوبی می‌تواند داشته باشد که برای محکومٌ‌علیه و به تبع

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

آن برای جامعه مفید است؛ البته نمی‌توانیم منکر این مطلب باشیم که در مرحلهٔ تجدیدنظر بایستی ادلّه و مستندات و حقایقی نادیده گرفته شود. بلکه هدف دقّت و عدالت بیشتر و در پاره‌ای از موارد، تأیید احکام اوّلیّه است که محکمهٔ دوّم فارغ از درگیری‌های اوّلیّه و جمع‌آوری ادلّه و ... بوده و در مقام صحّت عمل و انتساب بزه به متّهم با توجه به دلایل موجود و اظهارات طرفین بعد از صدور حکم و تأثیرات آن بر می‌آید. به نظر می‌رسد تجدیدنظر خواهی یک ضرورت برای امر قضا بوده و تقریباً تمامی کشورها از جمله کشورهای اسلامی، آن‌را پذیرفته و با تصویب قوانین خاص این امر، به آن عمل می‌نمایند.

با پیشرفت دانش بشری، علم حقوق در تخصّص‌های مختلف و متعدّدی فعّال بوده و همه روزه نیز بر تعداد شعب تخصّصی آن افزوده می‌گردد. در این راستا مسألهٔ تجدیدنظر در خصوص تصمیمات قضایی خود به صورت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر خودنمایی می‌کند؛ زیرا در سیستم-های قضایی چه به صورت تعدّد قاضی و یا وحدت قاضی و چه به صورت دادگاه با هیأت منصفه و چه بدون آن‌ها در نهایت تصمیم واحد، امکان اشتباه تحت تأثیر قرار گرفتن جو و سیاست و ... وجود داشته و می‌باشد.

با توجّه به مراتب فوق، علمای حقوق موضوعه نیز در نظرات خود صرفاً تجدیدنظر خواهی را به منظور اجرای عدالت صحیح‌تر و بهتر قلمداد و از این نظریّه دفاع می‌کند و در این خصوص که تجدیدنظر خواهی نادیده گرفتن ادلّه و مستندات حکم صادره و جهات آن نمی‌باشد، بلکه بررسی صحّت انطباق موارد فوق و هم‌چنین انتساب عمل به شخص محکوم را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهند.

۲. تحوّلات تجدیدنظر خواهی در دادرسی اداری[۱]

۱. در خصوص تحوّلات تجدیدنظر خواهی در دادگستری می‌توان گفت که اعلام اشتباه نسبت به آرای قطعی به استناد قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوّب (۱۳۷۳) و قانون آیین دادرسی در امر کیفری و مدنی مصوّب (۱۳۷۸) و (۱۳۷۹) به نحوی وسیع و فراگیر مطرح شد؛ تراکم پرونده‌ها مربوط به اعلام اشتباه در دیوان عالی کشور و دادگستری‌ها، قانونگذار را بر آن داشت تا در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب (۱۳۸۱) مبادرت به تشکیل شعب تشخیص دیوان عالی کشور نماید. متمرکز شدن شکایت از احکام قطعی در شعب تشخیص و منحصر شدن موضوع تجدیدنظر خواهی به مغایرت رأی تجدیدنظر خواسته با نصّ صریح قوانین یا مسلّمات فقه (در موارد سکوت قانون) بود. تعداد شعب تشخیص در مقایسه با حجم پرونده‌های واصله محدود بود. متوسّط اوقات رسیدگی شعب مزبور حدود سه الی چهار سال و گاهی بیشتر بالغ شده بود. به هرحال قانونگذار پس از چهار سال از اجرای ناموفق قانون، در قانون اصلاح مادّهٔ ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوّب (۱۳۸۵)، انحلال شعب تشخیص را پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود مدّنظر قرار داد. علی‌رغم تجربهٔ ناموفّق شعب تشخیص و انحلال آن در دیوان عالی کشور، قانونگذار در همان

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

شکایت از آراء در طول سالیان تأسیس دیوان عدالت اداری تا کنون فراز و نشیب‌های بسیاری طی نموده است، در ابتدا آراء صرفاً در صورتی قابلیّت اعتراض داشتند که به ضرر واحدهای اداری صادر می‌شدند، ترتیبی غیرعادلانه که با فلسفهٔ وجودی دیوان هماهنگی نداشت. متعاقباً با اصلاح این موضوع تقریباً تمامی آراء حتّی قرار عدم صلاحیّت نسبت به طرفین قابل اعتراض اعلام شد؛ امّا جالب این‌که مصوبهٔ جدید با چرخش کامل از موضوع سابق خود اقدام به تمهید اصل قطعیت آراء نموده بود و کلّیّهٔ آرای صادره، قطعی دانسته مگر در موارد استثنایی که در آن قانون احصا شده بودند. ولی قانونگذار مجدداً تجدیدنظر خواهی در دیوان را احیاء نمود که بر اساس تاریخ تصویب به شرح آن می‌پردازیم:

۱-۲. قانون دیوان عدالت اداری مصوّب (۱۳٦۰/۱۱/٤) و اصلاحات بعدی آن[۱]

مطابق قانون دیوان عدالت اداری مصوب (۱۳۶۰)، احکام دیوان در موردی‌که علیه تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی اعم از وزاتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسّسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و تشکیلات و نهادهای انقلاب و مؤسّسات وابسته به آن‌ها صادر گردیده بود قابل تجدیدنظر شکلی است و در سایر موارد قطعی می‌باشد که در آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب (۱۳۶۲/۶/۱۰) نیز تکرار شده است که طبق قسمت اخیر آن، قطعیّت و یا قابل تجدیدنظر بودن رأی و مهلت و مرجع تجدیدنظر باید در پایان رأی دیوان قید گردد. امّا نظر شعبهٔ بدوی در خصوص اعلام قطعیت و یا قابل تجدیدنظر بودن حکم دیوان در صورت عدم انطباق با قانون، نافی یا موجد حقّ درخواست تجدیدنظر نخواهد بود. تقاضای تجدیدنظر مانع از اجرای حکم است و به دفتر شعبه‌ای داده می‌شود که حکم را صادر کرده است (دلاوری، ۱۳۹۰: ۳۷). دادخواست

سال، شعب تشخیص را برای اوّلین بار در دیوان عدالت اداری در نظر گرفت. می‌توان نتیجه گرفت که تجدیدنظر خواهی یک حق است ولی شعب تشخیص امتیازی است که در اعطا یا عدم اعطای آن تصمیم‌گیری می‌کند و هیچ‌گاه نمی‌توان آن‌را به جای شعب تجدیدنظر جایگزین کرد؛ کما این‌که پس از شش سال و شش ماه مجدّداً مطابق قانون جدید دیوان، شعب تشخیص حذف و مجدّداً شعب تجدیدنظر احیا گردید.

۱. برای نخستین بار، مادّهٔ ۶۴ قانون استخدام کشوری مصوّب (۱۳۰۱/۹/۲۲)، نهاد «شورای دولتی» را مطرح می-کند (عمیدزنجانی، ۱۳۸۹: ۳۸۴) لذا شورای مزبور تا تصویب «قانون راجع به شورای دولتی» عملاً به بوتهٔ فراموشی سپرده شد (موسی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۵)لکن قانون مذکور هیچ‌گاه در رژیم گذشته به مورد اجرا گذارده نشد. به موجب این قانون، احکام شورای دولتی در مورد شکایت از احکام دیوان محاسبات قطعی است ولی نسبت به شکایت از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و ادّعای خسارت از آن‌ها به شرطی که خواستهٔ دعوی بیش از یکصد هزار ریال باشد و هم‌چنین شکایت استخدامی کارمندان از مؤسّسات یا شهرداری‌ها یا وابسته به آن‌ها ظرف ده روز از ابلاغ در هیأتی مرکّب از رؤسای شعب، قابل تجدیدنظر است که رأی هیأت قطعی است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

تجدیدنظر در هیأتی مرکّب از رئیس کل یا قائم‌مقام دیوان و شش نفر از رؤسای شعب دیوان به قید قرعه به عمل می‌آید که رأی اکثریّت این هیأت، قطعی است که نتایج زیر از آن حاصل می‌شود:

الف. مدلول و منطوق مادّه ناظر به «حکم» یعنی تصمیم قضایی است که در ماهیّت دعوی دعوی اتّخاذ شده و قاطع آن باشد، بنابراین هیچ‌یک از قرارهای شعب دیوان یعنی تصمیماتی که که فاقد اوصاف مذکور می‌باشد قابل تجدیدنظر نخواهد بود؛ اعم از این‌که مانند قرار اناطه یا قرار قرار توقیف دادرسی به سبب فوت یا حجر یکی از طرفین موجب وقفهٔ موقّت در جریان دادرسی دادرسی باشد یا هم‌چون قرار ردّ شکایت به اعتبار امر مختوم سبب تعطیل دائمی دادرسی گردد؛ زیرا محتوای قرارها عموماً ناظر به موضوعات عارضی و جنبی و غیرماهوی است و منجر به توقیف یا تعطیلی رسیدگی به دعوی شاکی می‌شود و در نتیجه متضمّن آثاری علیه واحدهای دولتی طرف شکایت نمی‌باشد تا تقاضای تجدیدنظر نسبت به آن‌ها ضرورتی داشته باشد.

ب. قانونگذار حقّ تجدیدنظر خواهی را فقط برای خواندهٔ دعوی که ادارهٔ دولتی است اعطا نمود و برای شاکی حقّ تجدیدنظر قائل نشده است، بنابراین احکام شعب دیوان مبتنی بر ردّ شکایت شاکی، اعم از شخص حقیقی یا حقوقی، قطعی و غیر قابل تجدیدنظر می‌باشد.

ج. احکام شعب دیوان علیه مأمورین دولت «اشخاص حقیقی» صادر می‌گردد قطعی است و مأمور دولت حقّ درخواست تجدیدنظر نسبت به آن‌را ندارد. احکام شعب دیوان در موارد مذکور به صورت شکلی است و نمی‌توانند به صورت ماهوی رسیدگی نمایند.

د. شکایت از تصمیمات و آرای قطعی مراجع اختصاصی اداری و هم‌چنین شکایت نسبت به تضییع حقوق استخدامی قطعی و غیر قابل تجدیدنظر است.

ه. چنان‌چه شکایتی مبنی بر مخالفت بعضی از تصویب‌نامه‌ها و یا آیین‌نامه‌های دولتی با مقرّرات اسلامی مطرح گردید، شکایت به شورای نگهبان ارجاع می شود، چنان‌چه شورای نگهبان طبق اصل (۴) قانون اساسی، خلاف شرع بودن شکایت را تشخیص دهد، دیوان حکم ابطال آن‌را صادر می‌نماید و تجدیدنظر نسبت به این قبیل احکام بی‌ثمر و غیراصولی است (صدرالحفاظی، ۱۳۷۲: ۵۹۶–۵۹۱).

مطابق قانون الحاق پنج تبصره به مواد (۱۵)، (۱۸) و (۱۹) قانون دیوان عدالت اداری مصوب (۱۳۷۲/۲/۲۶)، در مواردی‌که قاضی صادرکنندهٔ رأی پی به اشتباهات خود می‌برد موضوع در هیأت عمومی مطرح و در صورت تأیید هیأت، رأی مزبور نقض و جهت رسیدگی مجدّد به وسیلهٔ رئیس دیوان به شعبهٔ دیگر ارجاع می‌گردد. هم‌چنین در صورتی که به تشخیص رئیس دیوان

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

حکمی از نظر رعایت موازین قانونی مخدوش باشد پس از طرح در هیأت عمومی و نقض آن توسط هیأت برای رسیدگی مجدّد به شعبهٔ دیگر ارجاع می‌گردد که در موارد مذکور، دیوان برای یک بار مجاز خواهد بود اعتراضات واصل در ظرف مهلت دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی را مورد رسیدگی قرار دهد، دادنامه‌هایی که در اجرای آن به وسیلهٔ شعب صادر می‌شود قابل تجدیدنظر نمی‌باشد و همین‌طور افزایش شعب تجدیدنظر موکول به پیشنهاد رئیس کلّ دیوان و تصویب ریاست قوهٔ قضائیّه می‌باشد. در این‌صورت اعضای اصلی هیأت از ۷ نفر به ۵ نفر تقلیل یافته و ریاست شعبهٔ مذکور در غیاب رئیس کل به ترتیب با قائم‌مقام دیوان و معاونت قضایی خواهد بود.

هم‌چنین با توجه به استفساریّه‌ای که نسبت به مادّهٔ ۱۸ صورت گرفت، قانونگذار در (۱۳۷۱/۷/۱) در مقام تفسیر قانونی مادّهٔ ۱۸ قانون دیوان عدالت اداری مقرر داشت: «آرای صادره از شعب دیوان عدالت اداری هرگاه علیه عناوین مذکور در قسمت «الف» باشند علی-الاطلاق قابل تجدیدنظر است و چنان‌چه له عناوین مذکور و یا له و علیه غیر آن عناوین باشند قطعی و لازم‌الاجراء است.

نکات مهمی را که در برداشت از متون قانونی موصوف بایستی متذکّر شویم عبارتند از این‌که:

اوّلاً مطابق حکم مادّهٔ ۱۸، جز در مورد بند (الف) مادهٔ ۱۱، در سایر موارد یعنی آرای شعب دیوان نسبت به تصمیمات مأمورین واحدها، مراجع شبه قضایی و هم‌چنین نسبت به تصمیمات استخدامی موضوع بند (ب) بند (۱) و بندهای (۲) و (۳) قابل تجدیدنظر نبوده است.

ثانیاً به نظر می‌رسد مفاد مادّهٔ ۱۸ و تفسیر قانونی آن، بدون توجّه به روح اصل (۱۷۳) قانون اساسی، تدوین گردیده و اجازهٔ دادخواهی مردم علیه سازمان‌های دولتی را تا حدودی سلب نموده بود.

مطابق قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری مصوّب (۱۳۷۸/۲/۱) محدودهٔ تجدیدنظر خواهی توسعه یافت و آرای شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین یا قائم-مقام یا وکیل و یا نمایندهٔ قانونی آنان قابل تجدیدنظر می‌باشد. مهلت درخواست تجدیدنظر برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ خواهد بود که بدین منظور پنج شعبه تجدیدنظر که هر شعبه مرکّب از یک رئیس و دو مستشار است

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

تشکیل گردید که رؤسا و مستشاران از بین قضّات دیوان که حدّاقل دو سال سابقهٔ خدمت قضایی در دیوان داشته باشند منصوب می‌شوند که با حضور حدّاقل دو عضو رسمیّت می‌یابد.

بر اساس آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوّب (۱۳۷۹/۲/۱۹)، «شعب تجدیدنظر پس از رسیدگی و تکمیل تحقیقات با اعلام ختم رسیدگی ظرف یک هفته رأی بدوی را در صورتی‌که مطابق قانون تشخیص دهد تأیید و الّا فسخ آن رأی مقتضی صادر می‌نماید» که نشان‌دهندهٔ ماهوی بودن شعب تجدیدنظر می‌باشد (محمودی، ۱۳۹۰ الف: ۷۹).

در پایان شایان ذکر است که قانونگذار بدون تفکیک تصمیمات اداری و تصمیمات شبه قضائی، مطلق تجدیدنظر از آراء شعب بدوی دیوان را مورد شناسائی قرار داد حال آن‌که در مورد تصمیمات شبه قضائی، اوّلاً دو مرحله رسیدگی تا قبل از ورود دیوان در نظر گرفته است ثانیاً سیاق عبارت بند (ب) مادّهٔ (۱۱) سابق نیز با تأکید بر شکلی بودن رسیدگی، مؤیّد این امر بوده است؛ موضوعی که با کمال تأسّف با احیاء مجدّد تجدیدنظر در سال ۱۳۹۲ نیز به همین شکل باقی‌ماند.

۲-۲. قانون دیوان عدالت اداری مصوّب ۱۳۸۵/۹/۲۵

با وجود سابقهٔ پیش‌گفته از شعب تجدیدنظر، قانونگذار قائل به حذف مرحلهٔ تجدیدنظر عادّی و قطعیّت آرای صادره از شعب بدوی و تشکیل شعب تشخیص، تحوّل بنیادین دیگری را در مراحل رسیدگی در دیوان ایجاد نمود. البتّه در این میان قانونگذار وحدت قاضی را به تعدد قاضی در شعب دیوان تغییر داد. مع‌الوصف این تغییر، «به دلیل دشورای احراز مخالفت بیّن رأی صادره با شرع یا قانون و محوریّت رؤسای قوّهٔ قضائیّه و دیوان در احراز این مخالفت و نیز پایین بودن احتمال اعلام اشتباه قاضی یا قضّات صادرکننده رأی بدوی، عملاً تعرّض به حقّ مسلّم و بنیادین شهروندان در توسل به دادگاه صالح (در مرحلهٔ تجدیدنظر) مندرج در قانون اساسی به شمار می‌رود» (محمودی، ۱۳۸۶: ۲۳۳).

شاید بتوان این تغییر را ناشی از مشکلات عملی و ساختاری دیوان در نبود سازمان و تشکیلات و نیروی انسانی کافی در ایجاد و فعالیت شعب تجدیدنظر دانست. با این وجود «تراکم دعاوی در دیوان و مشکلات مربوط به کادر قضایی آن به هیچ‌وجه، دلیلی برای تعرّض به این حقّ مسلّم و محروم کردن آن‌ها از تجدیدنظر خواهی از آرای صادره به‌طور عادّی نیست» (نجم-آبادی، ۱۳۸۸: ۸۰) که تحوّل یاد شده با تعهّدات دولت ایران در قبال اسناد بین‌المللی، ناسازگار است. تحدید حقّ تجدیدنظر خواهی علاوه بر مغایرت با موازین حقوق بشری با منطوق و روح اصل (۳۴) قانون اساسی نیز ناسازگار است (گرجی ازندریانی، ۱۳۸۷: ۲۶)؛ امّا در نظر بعضی از

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

حقوقدانان هم، این موضوع در خصوص رسیدگی‌های عادّی در دیوان بدین ترتیب موجّه است که «به خاطر تأسیس سیستم تعدد قاضی و امکان کمتر وقوع اشتباه در آراء، تجدیدنظر خواهی از آرای شعب دیوان محدود شده» است (راجی، ۱۳۸۸: ۲۸۸). به عبارتی دیگر، از آن‌جا که «به طور طبیعی در مواردی که تشکیل، رسیدگی و صدور رأی در مرجع قضایی با بیش از یک قاضی انجام می‌شود به لحاظ افزایش میزان دقّت در رسیدگی و صدور رأی، نیاز کمتری به پژوهش در آرای صادره احساس می‌شود؛ از این‌رو آرای صادره از شعب دیوان قطعی اعلام شده و رسیدگی‌ها دو مرحله‌ای نیست» (کاشانی، ۱۳۸۶: ۹۳).

در رابطه با رسیدگی‌هایی هم که در مقام فرجام‌خواهی شکلی از آرا و تصمیمات دادگاه‌های اداری صورت می‌گیرند، این استدلال مطرح شده که «ضرورتی وجود ندارد که دو مرحلهٔ رسیدگی ماهوی در مراجع شبه قضایی یا دادگاه‌های اداری انجام شود و باز در دیوان عدالت اداری نیز دو مرحلهٔ دیگر از رسیدگی وجود داشته باشد» (یاوری، ۱۳۹۳: ۲۵).

در مجموع، طرفداران تک مرحله‌ای بودن رسیدگی در دیوان عدالت اداری به دلایل ذیل استناد می‌نمایند:

۱. وجود مرحلهٔ تجدیدنظر باعث اطالهٔ دادرسی می‌شود.

۲. سابقهٔ کار قضایی برای قضّات دیوان در نظر گرفته شده است.

۳. از سیستم تعدّد قاضی به جای وحدت قاضی استفاده می‌شود.

۴. در کنار بدنهٔ دیوان عدالت اداری، استفاده از کارشناس در نظر گرفته شده است.

۵. با دیوان عالی کشور و دیوان‌های دیگر در سایر کشورهای دنیا مقایسه می‌کنند که اکثراً به صورت تک مرحله‌ای رسیدگی می‌شود.

۶. اگر استثنائاً تضییع حقّی شد طی راهکارهای مشخّص شده در شعبهٔ تشخیص، موضوع مجدّداً رسیدگی می‌شود.

امّا در مقام پاسخ به دلائل طرفداران این نظریّه، می‌توان گفت که اوّلاً با افزایش تعداد شعب تجدیدنظر دیوان می‌توان اطالهٔ دادرسی را به حدّاقل ممکن رساند و ثانیاً سابقهٔ قضایی پیش‌بینی شده نوعاً در محاکم دادگستری بوده و برای تصدّی قضّات دیوان به نحو خاص مؤثّر نیست. ثالثاً با توجّه به این‌که قرار بود رسیدگی در دیوان به صورت تعدّد قاضی باشد ولی در عمل در هر شعبهٔ دیوان، بیش از دو قاضی حضور ندارند که با نوعی تقسیم کار، یک قاضی پرونده را ملاحظه و رأی صادر می‌نماید و دیگری صرفاً با اعتماد به همکار خود آن را امضا می‌نماید و قاضی سوّم نیز از شعب دیگر (با مجوز رئیس دیوان) حکم را امضا

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

می‌نماید که عملاً به صورت وحدت قاضی رسیدگی می‌شود. هم‌چنین به‌رغم در نظر گرفتن استفاده از کارشناس مشاهده می‌نماییم که عملاً پرونده‌های بسیار نادری جهت اظهارنظر به مشاوران ارجاع داده می‌شوند (مدنی، ۱۳۸۹: ۵۵). هم‌چنین دیوان عدالت اداری را نمی‌توان با دیوان عالی کشور مقایسه نمود؛ زیرا دیوان عالی کشور مرجع فرجام‌خواهی از دادگاه‌های عمومی دادگستری که در دو مرحله رسیدگی شده است می‌باشد ولی دیوان عدالت اداری مرجع ابتدایی و تنها مرجع رسیدگی به دعاوی اداری است. البته شایان ذکر است در مورد تصمیمات مراجع شبه قضایی دیوان عدالت اداری در چنین جایگاهی است. در واقع پس از دو مرحله رسیدگی در این مراجع (بدوی و تجدیدنظر)، در صورت اعتراض به تصمیمات مزبور، دیوان رسیدگی حکمی یا شکلی می‌نماید؛ با این وجود اولاً در خصوص تصمیمات و اعمال اداری و تصمیمات و اقدامات مأمورین اداره، دیوان به عنوان مرجع بدوی ورود می‌نماید. ثانیاً در فرض وجود شعب تجدیدنظر در دیوان رسیدگی مجدد نسبت به مراجع شبه قضایی فاقد توجیه به نظر می‌رسد و شاید متناسب بود قانونگذار در قانون جدید به موضوع توجه می‌نمود و در مطالعهٔ تطبیقی نیز نمی‌توان آن را با الگوهای کشورهای دیگر مقایسه نمود چون رسیدگی در دیوان الگویی منحصر به فرد است.

در قانون سال ۱۳۸۵، قانونگذار با حذف مرحلهٔ تجدیدنظر و قطعی نمودن آرای شعب دیوان، تنها امکان نظارت بر آرای شعب را پذیرش اعتراض به غیر قانونی یا غیر شرعی بودن آن‌ها در دو شکل مقرر در مادّهٔ ۱۶ و ۱۸ در شعب تشخیص پیش‌بینی نمود.

در خصوص تفاوت میان تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر و تشخیص شایان ذکر است تجدیدنظر خواهی یک حق است؛ امّا امکان بررسی اعتراض در شعب تشخیص، امتیازی است که بر اساس صلاحدید شعب تشخیص مبتنی بر مواد (۱۶) و (۱۸) قانون مذکور به افراد داده شده است. به عبارت دیگر در تجدیدنظر، شعب تجدیدنظر مکلّف به رسیدگی و اظهارنظر (در رد یا پذیرش اعتراض) می‌باشند؛ امّا در شعب تشخیص، این شعب تشخیص است که بر اساس نظر خود، ادّعای اشتباه قاضی یا خلاف بیّن شرع و قانون بودن حکم را پذیرفته و وارد رسیدگی شده و یا بدون ورود در رسیدگی، درخواست را رد نماید.

در صورت اعلام اشتباه حدّاقل یکی از دو قاضی یا دو قاضی از سه قاضی صادرکنندهٔ رأی که ضمن اعلام‌نظر مستند و مستدل مکتوب، پرونده را جهت ارجاع به شعب تشخیص به دفتر رئیس ارسال می‌نماید که باید پذیرفت که نقض رأی صادره طبق مقرّرات مزبور برگرفته از فقه اسلامی است. هم‌چنین مقیّد به زمان و تشریفات خاصی نیست ولی اعلام اشتباه باید مستدل باشد و صرف این‌که رأی صادره اشتباه است کفایت نمی‌کند (باختر، ۱۳۹۱: ۶۵).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

به‌رغم ارزیابی مثبت پیش‌بینی مادۀ ۱۶ (علی‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۷-۱۶) این امر با چالش‌هایی مواجه است: اوّلاً قاضی کمتر اعلام به اشتباه خود می‌نماید و ثانیاً عدم پیش‌بینی علّت برای این امر می‌تواند امنیّت قضایی را در معرض خطر قرار دهد. بنابراین اگر قاضی پس از امضای رأی به اشتباه خود وقوف حاصل نمود و از نظریّۀ اول عدول کرد، این عدول نباید دستاویز تخطئه واقع شود بلکه باید موجب مدح و ثنای قاضی گردد؛ زیرا انسان وقتی در محضر عدالت قرار می‌گیرد باید در قبال حقایق در دریای ژرف بی‌خودی فرو رفته و تمام انانیّت را از خود دور ساخته تا با چراغ هدایت عقل و توسّل به مشعل آسمانی بتواند آن‌طوری که زیبنده است انجام وظیفه نماید.

در خصوص مادّۀ ۱۸، در صورتی‌که رئیس قوّۀ قضائیّه یا رئیس دیوان، آرای دیوان را واجد اشتباه بیّن شرعی و قانونی تشخیص دهد، موضوع را جهت بررسی به شعب تشخیص دیوان ارجاع می‌دهد. شعبۀ مزبور در صورت وارد دانستن اشکال، اقدام به نقض رأی و صدور رأی مقتضی می‌نماید. هم‌چنین آرای شعب مذکور نیز به استناد خلاف بیّن با شرع، قابل رسیدگی در شعب تشخیص هستند که به نحوۀ اعمال، مرجع صالح، مدّت زمان درخواست و سایر جزئیّات آن هیچ اشاره‌ای نشده است که ایراد قبلی در خصوص مادۀ ۱۶ در این‌جا نیز قابل طرح است.

۳-۲. قانون تشکیلات و آیین‌دادرسی دیوان عدالت اداری مصوّب ۱۳۹۲/۳/۲۵

به‌رغم مخالفت برخی در مورد امکان احیای تجدیدنظر نسبت به آرای شعب بدوی و با توجّه به اشکالات وارده بر حذف شعب تجدیدنظر و عدم توان جایگزینی شعب تشخیص به جای شعب تجدیدنظر، سرانجام طبق قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، شعب تجدیدنظر در کنار شعب بدوی مورد شناسایی مجدّد قرار گرفته و شعب تشخیص پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود منحل می‌شوند.

کلّیّۀ آرای شعب بدوی دیوان توسّط یکی از طرفین، قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تجدیدنظر است که مهلت آن برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران دو ماه از تاریخ ابلاغ است. شعبۀ تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیّت می‌یابد و ملاک صدور رأی، نظر اکثریّت است و هرگاه هنگام صدور رأی اختلاف‌نظر حاصل شود یک عضو مستشار توسّط رئیس دیوان به آنان اضافه می‌شود که آرای آن قطعی است.

هرگاه شعبۀ تجدیدنظر ایراد تجدیدنظر خواه را وارد تشخیص دهد، رأی شعبۀ بدوی را نقض و پس از رسیدگی ماهوی، مبادرت به صدور رأی می‌نماید و در صورتی‌که قرار مورد تجدیدنظر

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

خواهی را مطابق با موازین قانونی تشخیص ندهد، پس از نقض قرار، پرونده را برای رسیدگی ماهوی به شعبهٔ صادرکنندهٔ قرار عودت می‌نماید که مشاهده می‌شود قانونگذار رسیدگی ماهوی برای دیوان را در مواردی به رسمیّت شناخته است.

علاوه بر امکان تجدیدنظر خواهی، به عنوان حقّ طرفین دعوی، موارد دیگری در قانون پیش-بینی شده است که رسیدگی مجدّد دعوی محسوب می‌گردد: مواردی مانند هرگاه قضّات صادر کنندهٔ رأی پی به اشتباه شکلی و ماهوی خود ببرند و چنان‌چه رئیس قوّهٔ قضائیّه و یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بیّن شرع یا قانون تشخیص دهد فقط برای یک بار به صورت ماهوی رسیدگی می‌شود. هم‌چنین در موارد ادّعای اشتباه یا مغایرت با قانون یا تعارض با یکدیگر، آرای قبلی هیأت عمومی توسّط رئیس قوّهٔ قضائیّه یا رئیس دیوان یا تقاضای کتبی و مستدل بیست نفر از قضّات دیوان برای رسیدگی مجدّد در هیأت عمومی مطرح می‌شود[1] که در مادّهٔ ۵۳ آیین دادرسی قبلی دیوان مصوّب ۱۳۷۹/۲/۱۹ (اصلاحی ۱۳۸۴/۸/۴) نیز پیش‌بینی شده بود.

مشاهده می‌شود قانونگذار در قانون اخیرالتصویب دیوان، پذیرش مطلق تجدیدنظر خواهی را به رسمیّت شناخته است که با توجّه به هزینهٔ اندک دادرسی در شعب تجدیدنظر دیوان به نظر می‌رسد اکثریّت قریب به اتّفاق شکایات برای رسیدگی مجدّد به درخواست یکی از طرفین به شعب تجدیدنظر ارسال می‌گردد. حال با وجود آن‌که در دیوان (۵۰) شعبه بدوی و (۱۰) شعبهٔ تجدیدنظر[2] داریم سیل انبوه شکایات در شعب تجدیدنظر انباشته و باعث اطالهٔ دادرسی خواهد شد. به نظر می‌رسد بهتر بود قانونگذار به جای پذیرش تجدیدنظر خواهی مطلق، پذیرش نسبی تجدیدنظر خواهی را به رسمیّت می‌شناخت که در نتیجه می‌بایست بین دعاوی مهم و کم اهمّیّت با پیش‌بینی معیارهای عینی مشخّص، تفکیک قائل می‌شد و شعب تجدیدنظر فرصت بیشتری برای رسیدگی به دعاوی مهم‌تر داشتند که باعث رعایت عدالت بیشتر در دعاوی با اهمیت‌تر می-گردید؛ ضمن این‌که قانونگذار می‌توانست میان دعاوی ناشی از اعتراض به تصمیمات بندهای

---

۱. در صورت اشتباه قاضی و هم در صورتی‌که رئیس قوهٔ قضائیه و رئیس دیوان رأی قطعی را خلاف بیّن شرع یا قانون تشخیص دهد در مادهٔ ۵۵ متن پیشنهادی قوهٔ قضائیه و در مادهٔ ۶۰ لایحهٔ ارسالی دولت به مجلس مهلتی دو ماهه پیش‌بینی شده بود که مطابق نظرات کارشناسان مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی این امر غیر منطقی به نظر رسید و لازم دانستند که این مهلت برای ارائه اعتراض توسط ذی‌نفع به رئیس قوهٔ قضائیه، رئیس دیوان و قاضی دیوان تعیین شود تا ایشان مواد مزبور را اجرا نماید که سپس در کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس حذف گردید. البته این نظر مخالفی مبنی بر این‌که تعیین مهلت دو ماهه دست‌کم از تزلزل هرچه بیشتر آرا جلوگیری می‌کند نیز وجود دارد (آگاه، ۱۳۸۸: ۴۱۹).

2 .(http://www.divan-edalat.ir/show.php?page=faq visited at 2014/12/10)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

(۱) و (۳) مادّهٔ ۱۰ قانون جدید دیوان (مقامات اداری) و دعاوی ناشی از اعتراض به بند (۲) این مادّه (تصمیمات شبه قضایی در مرحلهٔ رسیدگی شده) تفکیک قائل شده و نسبت به بند (۲) فقط ورود فرجامی دیوان را پیش‌بینی می‌نمود (یاوری، ۱۳۹۳: ۲۲).

❖ نتیجه‌گیری

تعدّد مراحل رسیدگی قضایی به مثابه مکانیسم و ابزاری در جهت اصلاح اشتباه یا خطای احتمالی قضایی است. در واقع، اگر در مرحله بدوی یا استیناف (پژوهشی و یا تجدیدنظر ماهوی) به علّت اشتباه در تصمیم‌گیری قضایی تضییع حق یا تعرّض به آن رخ داده است، در مراحل بعدی با اصلاح تصمیم مزبور موجبات احقاق حق و اصلاح و جبران خسارت احتمالی فراهم شود (دلاوری، ۱۳۸۸: ۶). بر همین اساس، علاوه بر الزامی بودن حقّ تجدیدنظر در خصوص دادرسی کیفری، در سایر موارد نیز اصل این رویکرد در قریب به اتّفاق نظام‌های قضایی، مورد شناسایی قرار گرفته است؛ البتّه با رعایت استثناء نمودن این امر در خصوص دعاوی جزئی و کم اهمّیّت در همه انواع دادرسی‌ها. علاوه براین، دادرسی دو درجه‌ای (در رسیدگی ماهوی) عامل مؤثّری در ایجاد وحدت رویّهٔ قضایی است. هم‌چنین، وجود نهاد تجدیدنظر و امکان تقاضای رسیدگی مجدّد به دعوی و در واقع، احتمال بررسی حکم بدوی در مرجع بالاتر، دقّت قاضی بدوی به مستدل و مستند بودن حکم خود در مرحلهٔ بدوی را نیز تقویّت می‌نماید.

قانونگذار مطابق قانون دیوان عدالت اداری مصوّب (۱۳۶۰)، احکام دیوان را در مواردی که علیه تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی صادر گردیده قابل تجدیدنظر شکلی و در سایر موارد قطعی می‌دانست که حقّ تجدیدنظر خواهی را فقط برای خواندهٔ دعوی که ادارهٔ دولتی است اعطاء کرد و برای شاکی حقّ تجدیدنظر قائل نشده بود؛ امّا مطابق قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری مصوب (۱۳۷۸) محدوده تجدیدنظر خواهی توسعه یافت و آرای شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین قابل تجدیدنظر دانست. قانونگذار در قانون سال ۱۳۸۵ با وجود تجربهٔ شکست شعب تشخیص در دیوان عالی کشور، پیش‌بینی تأسیسی به نام شعب تشخیص را در دیوان عدالت اداری نمود و با چرخشی کامل نسبت به نظر قبلی خود قائل به حذف شعب تجدیدنظر نمود و آرای شعب دیوان را قطعی دانست و در موارد استثنایی قائل به تجدیدنظر در شعب تشخیص شد؛ امّا دیری نپایید که در سال ۱۳۹۲، شعب تجدیدنظر را مجدداً احیا و کلّیّهٔ آرای شعب بدوی دیوان را توسّط یکی از طرفین، قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تجدیدنظر دانسته است که نشان دهندهٔ نوعی سردرگمی در پیش‌بینی حذف و احیای شعب تجدیدنظر می‌باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

در جهت (اصلاح وضعیّت دادرسی اداری و) اصلاح و تقویّت جایگاه تجدیدنظر در آن در راستای ساماندهی دادرسی اداری و ایجاد یک نظم قضایی اداری و هم‌چنین اصلاح وضعیّت تجدیدنظر از حیث کیفی و کمّی در دادرسی اداری، ایجاد دادگاه‌های اداری مشتمل بر سه سطح بدوی، تجدیدنظر با صلاحیت عام رسیدگی به دعاوی اداری در ذیل دیوان عدالت اداری (به عنوان مرجع عالی فرجامی هم‌شأن و قابل مقایسه با دیوان عالی کشور) در درون قوّهٔ قضائیه، امّا مستقل از محاکم عمومی دادگستری و مرکّب از قضّات دانش‌آموختهٔ حقوق عمومی و اداری پیشنهاد می‌شود.

با توجّه به این که در تصمیمات مراجع شبه قضایی نوعاً دو مرحله رسیدگی با ماهیّت قضایی قبلاً سپری گردیده است، در رسیدگی قضایی به تصمیمات قطعی این مراجع، دیوان عدالت اداری تنها باید در هیأت مرجع فرجامی ورود نماید. به این اعتبار، رسیدگی به این تصمیمات در شعب بدوی دیوان و هم‌چنین در فرض پیشنهادی (ایجاد دادگاه‌های اداری بدوی و تجدیدنظر ذیل دیوان) در دادگاه‌های اداری بدوی و تجدیدنظر مورد اشاره نیز منطقی نخواهد بود (یاوری، ۱۳۹۴: ۷–۱۱).

در مجموع به نظر می‌رسد، قانونگذار برای تجدیدنظر خواهی در دیوان عدالت اداری به نوعی دچار «افراط» و «تفریط» گردیده است؛ یا کلّاً شعب تجدیدنظر را حذف و آرای شعب دیوان را قطعی دانسته است و یا کلّیّهٔ آرای شعب بدوی را قابل تجدیدنظر دانسته است که بهتر بود که با الهام از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و کیفری، نوعی تجدیدنظر خواهی نسبی را به رسمّیّت می‌شناخت و با تفکیک شکایات نسبت به جرایم مهم و عادّی فقط نسبت به شکایات مهم این حق را به رسمیّت می‌شناخت. در حال حاضر، تجدیدنظر نه به شکل مطلق امّا عموماً و نوعاً در قریب به اتّفاق نظام‌های حقوقی قضایی در رسیدگی‌های کیفری، مدنی و اداری پذیرفته شده است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

فهرست منابع

فارسی:

۱. آشتیانی، محمدحسن (۱۳۸۶)؛ «مفاهیم نو در قانون دیوان عدالت اداری»، پژوهشنامهٔ حقوقی معاونت حقوقی و بررسی فقهی مرکز استراتژیک، سال اوّل، شمارهٔ اول.

۲. آگاه، وحید (۱۳۸۸)؛ «تأمّلی انتقادی بر لایحهٔ آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»، مجلهٔ پژوهش‌های حقوقی، شمارهٔ ۱۶.

۳. باختر، سیّداحمد (۱۳۹۱)؛ محشّای قانون دیوان عدالت اداری (مصوّب ۱۳۸۵)، چاپ دوّم، تهران: انتشارات نوای عدالت: خط سوّم.

٤. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)؛ دایرةالمعارف علوم اسلامی و قضایی، چاپ سوّم، تهران: انتشاران گنج دانش.

٥. حرّعاملی، شیخ محمّدبن‌حسن، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، جلد ۱۸، در صفحات قاضی، باب۲، حدیث ۱.

٦. دلاوری، محدرضا (۱۳۹۰)؛ شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ اوّل، تهران: انتشارات جنگل و جاودانه.

۷. ـــــــــــــ (۱۳۸۸)؛ «وضع تجدیدنظرخواهی نسبت به احکام صادر شده در دیوان عدالت اداری»، نشریهٔ داخلی قوهٔ قضائیه (مأوی)، سال هفتم، شمارهٔ ۸۸.

۸. راجی، سیدمحمّدهادی (۱۳۸۸)؛ «قانون جدید دیوان عدالت اداری؛ نوآوری‌ها و کاستی‌ها»، مجموعهٔ مقالات همایش دیوان عدالت اداری: صلاحیّت قضایی و دادرسی اداری، چاپ اوّل، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۹. رستمی، ولی و دیگران (۱۳۸۸)؛ دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی ایران، چاپ اوّل، تهران: انتشارات دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نشر گرایش.

۱۰. سیّدپارسایی، سیّدحسین (۱۳۸۷)؛ بررسی محاسن و معایب قانون جدید دیوان عدالت اداری، پایان‌نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۱۱. شمس، عبدالله (۱۳۸۷)؛ آیین دادرسی مدنی (دورهٔ بنیادین)، جلد دوّم، چاپ سوّم، تهران: انتشارات دراک.

۱۲. صدرالحفاظی، سیّدنصرالله (۱۳۷۲)؛ نظارت قضائی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: نشر شهریار

۱۳. علی‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۶۲)؛ موازین قضایی هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور، جلد دوّم، چاپ اوّل، تهران: نشر حسینیهٔ ارشاد.

۱٤. عمیدزنجانی، عبّاسعلی و ابراهیم موسی‌زاده (۱۳۸۹)، نظارت بر اعمال حکومت و عدالت اداری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اوّل

۱٥. کاشانی، جواد (۱۳۸۶)؛ «مطالعه‌ای در قانون جدید دیوان عدالت اداری»، مجلّهٔ پژوهش حقوق و سیاست، تهران: دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علّامه طباطبایی، سال نهم، شمارهٔ (۲۲).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

۱۶. گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۸۷)؛ «حاکمیّت قانون و محدودیت‌های حقّ دادخواهی در دیوان عدالت اداری»، نشریهٔ حقوق اساسی، سال هفتم، شمارهٔ ۹.
۱۷. محمودی، جواد (۱۳۸۶)؛ قانون جدید دیوان عدالت اداری در بوتهٔ نقد، نشریهٔ حقوق اساسی، سال چهارم، شمارهٔ هشتم.
۱۸. ـــــــــــ (۱۳۹۰)؛ بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، چاپ اوّل، تهران: انتشارات جنگل: جاودانه.
۱۹. مدنی، جلال‌الدّین (۱۳۸۹)؛ حقوق اداری، جلد سوم (دیوان عدالت اداری شناسایی انواع تخلّفات کارکنان اداری و هیأت‌های رسیدگی به تخلّفات اداری و مراجع شبه قضایی، چاپ اوّل، تهران: انتشارات جنگل و جاودانه.
۲۰. معین، محمّد (۱۳۶۰)؛ فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، جلد اوّل، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۱. موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۸)؛ حقوق اداری ۱ و ۲ کلّیّات و ایران، چاپ یازدهم، تهران: نشر میزان.
۲۲. مهرپور، حسین (۱۳۶۹)؛ «تجدیدنظر در حکم دادگاه و موعد آن از نظر فقه امامیّه و حقوق موضوعه ایران»، مجلّهٔ کانون وکلا، شماره‌های ۱۵۰ و ۱۵۱.
۲۳. نجم آبادی، غلامرضا (۱۳۸۸)؛ دیوان عدالت اداری و صیانت از حقوق عمومی، پایان‌نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۲۴. نوری، محمّدحسین (۱۳۷۴)؛ بررسی حقوقی و فقهی تجدیدنظر در احکام دادگاه‌ها، پایان‌نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان (اصفهان).
۲۵. ویسبراد، دیوید (۱۳۸۶)؛ دادرسی عادلانه، ترجمهٔ فریده طه و لیلا اشرافی، چاپ اوّل، تهران: نشر میزان.
۲۶. یاوری، اسدالله (۱۳۸۳)؛ «حقّ برخورداری از دادرسی منصفانه و آیین دادرسی نوین»، نشریهٔ حقوق اساسی، شمارهٔ ۲
۲۷. ـــــــــــ (۱۳۸۸)؛ «نظارت قضائی بر تصمیم‌های اداری در آلمان»، فصلنامهٔ حقوق و مصلحت، سال دوّم، شمارهٔ پنجم.
۲۸. ـــــــــــ (۱۳۹۳)؛ جزوهٔ حقوق اداری تطبیقی دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲.
۲۹. ـــــــــــ (۱۳۹۴)؛ دیباچهٔ کتاب تحلیلی بر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات مجد.
۳۰. یزدان مهر، محمّد (۱۳۹۴)؛ تحلیلی بر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، چاپ اوّل، تهران: انتشارات مجد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

غیر فارسی:

1. Cassese (1979); *"Opinion: The international Tribunal For Former Yugoslavia and Human Rights"*, in 2 EHRLR
2. R. Minear (1971); *Victor'sJustic-The Tokyo War Crimes Trail, Princenton University Press*
3. M.C. Bassiouni (1 october 2003); *Interoduction to International Criminal Law*

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]